# نقد شانزدهم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

اشکال دیگری که مطرح شده در باب نظریه گادامر در همان کتاب از انتشارات مؤسسه است درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت دینی و آقای حسین زاده دیگران هم البته چون من تازه دیدم یادم افتاد دیگران هم معمولاً به نحوی هست در کلمات دیگران هم این اشکال این است که گفته شده که فهم و علم مجرد است و فهم مجرد تاریخ‌مند و زمان‌مند است.

## بررسی اشکال

این اشکال به این نکته اشاره می‌کند که در باب علم و اینکه علم آیا مادی یا مجرد است خوب شنیده‌اید و احیاناً مطالعه کرده‌اید و در فلسفه و این‌ها دیده‌اید خیلی بحث است که علم چیست که مرحوم علامه طباطبایی راجع به علم و ادراک در همان یکی از مقالات اصول فلسفه و روش رئالیسم بحث کرده‌اند و قبل از آن هم ملاصدرا در همین زمینه خیلی کار کرده در همان بحث العاقل و المعقول در علم خدا کلاً مباحث بسیار مهم و پیچیده‌ای است که در میان غربی‌ها خیلی‌ها معتقد هستند علم هم به‌هرحال یک فرآورده مادی ذهن است علم درواقع همان تغییرات و تحولات فیزیولوژی است که در مغز اتفاق می‌افتد سلسله اعصاب کار می‌کند و بعد هم مغز و سلول‌ها فعال می‌شود و آثارهایی در سلول‌های مغزی و شیارها پیدا می‌شود به همان شکلی که در فیزیولوژی تدوین شده اتفاقی در انسان می‌افتد با عنوان علم که سراسر این مادی است از آن مواجهه انسان و تماس انسان با بیرون تا برسد به مغز و سلسله مغزی این فرایند مادی همان علم است و علم هم چیزی جز پدیده نیست و بعد مارکسیست‌ها و دیگران خیلی‌ها معتقد بودند علم یک پدیده مادی است و وقتی که مادی هم شد مشمول همان قوانین حاکم بر عالم ماده از جمله تغییر و تحول است این‌ها همه دگرگون می‌شود تغییر و تحول پیدا می‌کند علم هم مانند سایر فعالیت‌های فیزیولوژیک بدن است وقتی که غذا هضم می‌شود یک فرایندی دارد آن احوال نفسانی که یکی‌اش هم علم باشد که به آن می‌گویند کیفیات نفسانیه در فلسفه این‌ها می‌گویند همه‌اش مادی است از جمله علم این یک نظریه است نظریه دیگر این است که علم مجرد است و همه فعل‌وانفعال‌های مادی و فیزیولوژیکی که تحقق پیدا می‌کند این‌ها معد است و زمینه است برای دریافت یک امر قدسی و غیبی از عالم غیب و حقیقت علم آن صور مجرده است حقیقت علم امور مجرد و وجود مجرد است و آن‌که می‌گوید حضور شیء لشیء این علم است علمی که حضور شیء للشیئ این حضور شیء للشیء حضور مجرد عند المجرد است یعنی حضور این صور نفسانی است مجرد و غیبی در نفس مجرد این نظریه تجرد علم است و اینکه همه فعل‌وانفعالات مادی بستری و زمینه‌ای است برای پیدایش علم مجرد بعد ملاصدرا در جاهای مختلف این را بحث کرده در بحث ابصار هم این را بحث کرده ببینید.

از دیدگاه‌های علم این بوده که تجرد علم فقط در صور معقوله است در فهم کلی است بعضی می‌گفتند صور خیالی و وهمیه را هم می‌گیرد ولی محسوسات را می‌گفتند نه این مجرد نیست ملاصدرا می‌گوید نه علم یعنی مجرد چه در مرتبه علم چه در مرتبه خیال چه در مرتبه وهم چه در مرتبه عقل علم چه در اصولی که مراتب دارد چه در حضوری علم یعنی تجرد اصلاً مادامی که تجردی پیدا نشود علم معقول نیست خوب خیلی حرف‌های دقیق و ظریفی اینجا وجود دارد در محسوسات ایشان در جلد چهارم در باب ابصار خیلی بحث بوده قدیم در طبیعیات که ابصار چگونه محقق می‌شود چطور ما می‌بینیم بعضی می‌گفتند که خروج شعاع هست بعضی می‌گفتند که انطباع در چشم است چیزی از آن طرف منطبع می‌شود در چشم ما یا از چشم ما شعاعی بر بیرون افکنده می‌شود آن‌وقت ملاصدرا خیلی در آنجا بحث کرده البته ایشان در آنجا می‌گوید نه آن نه این ابصار امر مجرد است که بعدها این را اشکالی کرده‌اند ولی مهم نیست می‌گویند که این دو تا بحث را نباید کنار هم قرار داد از نظر مادی این‌که چه فعل‌وانفعالات فیزیولوژیک در بدن اتفاق می‌افتد آن سر جای خودش باید بحث بشود چطور این ابصار همین زمینه‌ها تحقق پیدا می‌کند ولی حرف اصلی فلسفه این است که این‌ها همه سر جای خودش ولی این‌ها علم نیست این‌ها همه زمینه است معد است و بستری است برای اینکه آن فیض الهی پیدا بشود و انسان آن شیء مجرد را دریافت بکند این می‌شود علم این دو نظریه‌ای است که وجود دارد طبعاً ما معتقدیم به تجرد علم و آنچه در فلسفه حکمت متعالیه و فلسفه اسلامی تبیین شده بحث از این در جلوی خودش است حالا تقریر این دو نظریه بود البته گفتم آن‌هایی که می‌گویند علم مجرد است جزئیاتش متفاوت است اینکه حالا علم حسی هم مجرد است یا نیست برخی تفاوت‌های این‌جور دارد ولی علی‌الاصول علم را مجرد می‌دانند گفتیم که آن تقریر مادی اگر به‌عنوان این باشد که علم همین است و ما داریم علم را تبیین می‌کنیم بله اشکال دارد ولی اگر منظور این باشد که این‌ها معد علم است ما بستر و زمینه علم را داریم بررسی مادی می‌کنیم حقیقت علم هم یک امر مجردی است که فلسفی باید بحث بشود درواقع ملاصدرا خرده‌ای که به آن می‌گیرد همین است می‌گویند شما از موضع فلسفی نباید وارد این بشود که حالا فیزیولوژی بدن را تشریح می‌کنیم فعل‌وانفعال‌های اعصاب و حواس ظاهری و مغز و سلول‌های مغزی این‌ها را بررسی می‌کنیم این‌ها باید انجام بشود شما با قطع‌نظر از آن با یک فاز بالاتر و با یک نگاه فلسفی می‌توانید بگویید که همه این‌هایی که شما می‌گویید این‌ها علمی است این‌ها زمینه علم است علم یک امر بالاتری است و مجرد است این درستش همین است که علم مجرد است و آن بحث‌ها در جای خودش به‌عنوان کمک علم و مقدمات علم درست است و جای بحث هم دارد اما این غیر از آن است خوب این یک بحث است یک مقدمه‌ای است.

# نقد هفدهم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

مطلب دیگری اشکال شده به گادامر که روح این اشکال این است که تاریخ‌مندی و زمان‌مندی علم این متوقف بر مادی بودن علم است علم وقتی که مادی باشد آن‌وقت این فعل‌وانفعال مغز و حرکات مادی مغز این متأثر از سلسله اعصاب من است از آن محدودیت‌های روان‌شناختی انسان است و از محدودیت‌های تاریخی و اجتماعی که فرد در درون آن محدودیت‌ها قرار گرفته همه این‌ها تو این کار این فعل‌وانفعال مادی می‌تواند اثر بگذارد و آن را محدود بکند و لذا آن‌وقت فهم ما نمی‌تواند فهم نابی بشود که بتواند به نیت مؤلف راه پیدا بکند به حقایق با آن شکل راه پیدا بکند چون خود این هم یک پدیده مادی است تو دل این مجموعه مادیات دیگر و لذا تاریخ‌مندی و زمانی و محدود و محدد می‌شود پس اشکال این است که این مبتنی است بر نظریه اولیه یعنی مادی بودن علم و اما اگر علم نظریه دوم ما بود می‌گوییم علم امر مجردی است مجرد که آزاد از این قیود است و لذا لزومی ندارد که بگوییم که تاریخ‌مند است و زمان‌مند است بلکه در یک افق و فضای بالاتری است که می‌تواند از این قیود آزاد باشد به تعبیری که بعضی بزرگان دیگر گفته‌اند در همین کتاب آقای ربانی آمده تعبیری که دارند این است که می‌گویند که به‌هرحال مادی بودن حالا آن تعبیر را پیدا نکردم علم در مقدمات آن در مقدمات خودش و در زمینه و پیشینه خودش حالت مادی دارد این‌ها باید انجام بشود ولی در ذات و در ادوات خودش مادی است ادوات و آلاتش مادی است مقدماتش مادی است ولی خود حقیقتش فراتر از این‌هاست و آن حقیقت فراتر دیگر لازم نیست بگوییم مادی است و تاریخی است و امثال این‌ها این هم اشکالی است که اینجا مطرح است.

## دیدگاه استاد

این اشکال هم به نحوی قابل جواب است برای اینکه ما می‌گوییم ولو می‌شود بگوییم علم مجرد است حتی اگر علم مجرد باشد علم بر فرض تجرد هم محدودیت‌هایی می‌تواند داشته باشد یک مغالطه‌ای که اینجا وجود دارد این است گویا وقتی که ما می‌گوییم علم مجرد است معنایش این است که این یک مجرد کاملی است که هیچ اشکال و ایراد و محدودیتی در آن نیست این را کسی نمی‌گوید علم که می‌گویند مجرد است همان مجرد خودش مراتب دارد مراتب هم مربوط به تشکیک است مجرد ناقص هم مجرد تام است و این‌ها معمولاً مجردهای ناقص است اگر کسی برسد به آن علم مجرد تام می‌شود آن انسان کامل آن می‌شود مطابق با واقع این‌که ما علم‌هایمان گاهی مطابق با واقع نیست و این‌جور چیزها معلوم می‌شود که ما در تطبیق اشتباه می‌کنیم محدودیت‌هایی در خود دارد به همه جوانب راه پیدا نمی‌کنیم و لذا درست است که این یک صورت مجرده‌ای است اما این صورت مجرده ممکن است انواع محدودیت‌ها داشته باشد معنایش این نیست که این صورت مجرده عین آن چیزی است که مؤلف خواسته است بگوید در اینجا محقق بشود این تصویر درستی از تجرد علم نیست تفسیر نادرستی است که تصور شده که وقتی که ما می‌گوییم علم مجرد است یعنی همه علوم تجرد تام و کامل دارند و تطابق با آن واقع و نفس الامرشان دارند بدون هیچ گیر و اشکالی نه آن‌هایی هم که می‌گوییم مجرد است خطای در تطبیق محدودیت‌ها این‌ها را حتماً می‌پذیرد اصلاً نمی‌شود این‌ها را نپذیرفت و ازاین‌رو است که این تصور که دیدگاه حکمت متعالیه و فلسفه اسلامی در باب علم مبتنی بر تجرد است و تجرد اقتضاء می‌کند که علم دیگر کامل و مطلق باشد و محدودیتی نباشد و تاریخ‌مند نباشد این چیز درستی نیست این ادوات و فعالیت‌های مقدماتی که انجام گرفت وقتی که در چهارچوب‌های محدود باشد آن صورت مجرده‌ای هم که بر اساس این‌ها در ذهن نقش می‌بندد و در جان انسان پیدا می‌شود آن هم یک صورت محدودی است و مجرد محدود است آن نقش آن محدودیت‌هایی که زمان در این مقدمات ایجاد کرد آن موجب می‌شود که آن دریافتی هم که می‌کند دریافت مجرد است ولی چیز ناقصی است یعنی آن صورتی که آنجا می‌آید یک صورتی است که با این فعل‌وانفعال اینجا نسبتی دارد این ادوات و مقدمات و فعالیت‌های مقدماتی موجب می‌شود که آن صورت این‌جوری بیاید مثل اینکه شما الان این صورت و الا که اگر این نبود علم یک علم مطلقی بود همه چیز در آنجا بود این‌که نیست آن علم خداست یا حالا با یک درجه علم ائمه هست ببینید شما وقتی که الان صورت پدرتان به ذهنتان بیاید این با مقدمات این صورت پرداخته شد این هم که به ذهنتان می‌آید صورت پدر شما است صورت اون نیست اون نیست یک صورت معین و متحدد و متعینی است اینجا می‌گوید این صورتی که از علم از این عبارت به ذهن شما می‌آید با توجه به اینکه در مقدمات این‌ها همه دخیل بود آن نوع فعل‌وانفعال فیزیولوژیکی بدن و شرایطی که قبل داشته پیش‌فرض‌ها و افکار این‌ها همه موجب می‌شود که این صورت به شکل محدود و معینی به ذهنتان بیاید و لو طبیعت این صورت یک امر مجرد است ولی مجردی است که انواع محدودیت‌ها در آن هست اینجا هم علم اصولی است دیگر اینجا هم بحث این است که علم اصولی است همه آن‌ها این‌طور است حالا معقولات ثانی و این‌ها یک داستان دیگری دارد که در جای خودش ولی این فعل‌وانفعال‌ها مقدمه شده که یک صورت محدودی به ذهن بیاید و چون این فعل‌وانفعال‌ها تأثیر دارد در آن صورت مجدد در پیدایش آن و تحقق آن هیچ مانعی ندارد که بگوییم که آن شکلی محدود است عین اینکه این فعل‌وانفعال‌هایی که در ذهن شخص یعنی در سلسله اعصاب اتفاق می‌افتد برای اینکه این صورت به ذهنش بیاید اینی که تو ذهن اوست مجرد است ولی بالاخره با توجه به این مراتبی که طی کرد همین به ذهنش می‌آید نه چیز دیگری با همه این محدودیت‌هایی که دارد حالا ما می‌گوییم که چون این محدودیت‌ها طوری است که از خود صاحب شناسنده و کسی که دارد تفسیر می‌کند آن‌ها هم همراه اوست این موجب می‌شود این صورت‌های تفسیریه و فهم‌هایی که از عبارت‌ها به ذهنمان می‌آید ولو این‌ها مجرد است ولی مجردی است که در این بستر پیدا شده و می‌شود بگوییم که نمی‌شود خودش را از همه این‌ها آزاد بکند از این‌ها نمی‌تواند خودش را آزاد کند این ملازمه‌ای نیست بین تجرد و محدود بودن و به نحوی تاریخ‌مند بودن تاریخ‌مند که می‌گوییم نمی‌گوییم آن زمانی است و مادی است آن صورت مجرد است ولی شکل گیریش در چهارچوب این مقدمات زمانی و تاریخ‌مندی پیدا شده و لذا تاریخ‌مندی و زمان‌مندی و زبان‌مندی که گادامر می‌گوید این مستقیم در علم مجرد نیست وی در مقدماتش دخیل بوده و لذا آن را محدود می‌کند آن حدودش است و الا خود او مثل اینکه جسمانیت و روحانیت بقاء این است که در یک مقطعی ما از این طرف نگاه می‌کنیم این پیدا می‌شود ولی این‌که آمد دیگر این مشمول قوانین زمان نیست و لذا علم ما تحول پیدا نمی‌کند این‌که مارکسیست‌ها گفته‌اند که علم چون مادی است پس دائم باید عوض بشود ما همان‌جا جواب می‌دهیم که علم عوض نمی‌شود حتی اگر بگوید علم من تکامل پیدا کرد این تراتب صور است دقت می‌کنید می‌گوید که کسانی که در فلسفه دارند می‌گوید که اگر من الان این صورت در ذهنم هست بعد این صورت را در ذهنم نصفش می‌کنم در ذهنم دو تا می‌شود تصویر کرد دیگر اینجا این نیست که این صورت قبلی دو تا شد تو عالم خارج این را که ما زدیم دو تاش کردیم این یکی دیگر نیست شد دو تا ولی تو ذهن وقتی می‌گوییم این صورت این را نصف کردم این معلوم می‌شود که زیاد از صور است یعنی این صورت قبلی هست دو تا چیز جدید پیدا شده و لذا همان‌طور که ما به مارکسیسم‌ها می‌گوییم که علم عوض نمی‌شود یعنی علم قطعی شما بشود دو تا علم یا اون علم بشود علم بالاتر نه آن علم سر جایش هست و یک چیز دیگر و الا اگر این نبود ما نمی‌توانستیم بگوییم که چون این رفت و آن آمد دیگر حافظه ما داریم که می‌گوییم آن می‌گوییم چیز جدید پیدا کردیم و الا اگر آن مبدل به این شد که در عالم علمی که چیزی نماند من نمی‌توانم یاد بیاورم گذشته را می‌روم دیگر این نشانه تجرد است یعنی علم شما عوض نمی‌شود حرکت نمی‌کند تغییر نمی‌کند ممکن است از ضعف دستگاه فراموش بکند یادش برود توجه کردید این ممکن است ولی علم تو ممکن خودش ابدی است مجردی است که تبدیل به چیزی نمی‌شود ابدی می‌شود ولی این معنایش این نیست که صور علمی محدود نباشد مجرد که معنایش مساوی با این نیست که مجرد لایتناهی غیر محدود مجردات غیر محدود هم ما داریم و گادامر می‌گوید که این محدودیتی که در دستگاه ادراکی بشر است و در فعل‌وانفعالات هست این فهم را زمان‌مند می‌کند ما می‌گوییم خود علم مجرد تاریخی و زمانی نیست اما در اثر این بحث‌های تاریخی و زمانی آن یک امر محدد و محدودی شده و لذاست که آن توانایی کشف عین آن مراد مؤلف و چیز در آن نیست به همان دلیلی که داریم توضیح می‌دهیم و لذا این اشکال وارد نیست و دلیل گادامر می‌تواند به نحوی حتی رو مبانی تجرد علم هم تقریر بشود و پذیرفته بشود این اشکال به این شکل به نظر می‌آید وارد نیست می‌گوییم حتی رو مبانی فلسفی ما هم نظریه گادامر قابل دفاع است نمی‌شود بگوییم چون می‌گوید تجرد پس شما برو کنار این‌جور چیزی نیست بله این اشکال بر مبنای ما بود ما می‌گوییم نه حتی مبنای ما را هم بگیرید این اشکال وارد نیست این هم یک اشکال بله حالا اولاً این یک اشکال مبنایی است ولی بر فرض اینکه مبنایی باشد بنایی هم اشکال دارد.

رو مبنای ما هم حرف گادامر قابل دفاع است نشانه‌اش هم این است که ما داغ‌ترین آدم‌هایی که بگویند علم دارد به واقع راه پیدا می‌کند مفسر می‌تواند به واقع راه پیدا بکند همه جا که این را نمی‌گویند خیلی جاها است که واقعاً ابهام دارد و ایهام دارد و نمی‌شود خوب آنجا چطوری می‌گویید بااینکه علم مجرد است نکته خوب شد یادم افتاد ممکن است این آقایی که اشکال کرد ما نقض بکنیم غیر از این ممکن است ما قبل از این نقض بکنیم به این جواب نقضی بدهیم به این اشکال بگوییم آقاجان شمایی که قائل هستید فهم‌های ما به معنای واقعی و مقصود مؤلف راه دارد همه جا این‌طور است یا نه قطعاً تو هیچ جای عالم این‌جوری نیست یک جاهایی هست که واقعاً می‌آید می‌گوید که چیزهایی از خودمان می‌آید و نمی‌توانیم دقیق آن را به دست بیاوریم توی جاهایی که اجتهادی پیچیده‌ای است که خیلی مشکل است که به واقع راه پیدا کرد خوب آنجا هم علم مجرد است همان اجتهاد پیچیده در یک مسأله نظری پیچیده‌ای که طرف به واقع راه پیدا نمی‌کند آنجا به اجتهاد راه پیدا کرده علم پیدا کرده علمش هم مجرد است ولی همین علم مجردش محدود است و آمیخته با خطا این خطا با تجرد علم قابل جمع است البته آن خطای مطلق در علم نیست بحث ما در همین خطای جسمی و تطبیق است دقت کردید نقض این خیلی مهم است این آقایانی که می‌گویند علم مجرد است و ما مبانی‌مان این‌جور است و این‌ها حالا مبنا قبول می‌گوییم شما یک جاهایی قبول دارید که علم شما خطا می‌کند علم شما آمیخته با پیش‌داوری‌ها است اجتهاد شما به واقع راه پیدا نمی‌کند فی‌الجمله که این را حتماً قبول دارید خوب آنجا هم این را بگویید دیگر آقا علم مجرد است نقض خیلی مهم است نقض اصلاً خودش همه چیز را نشان می‌دهد حدش هم این است که تجرد با بحث دیگر را با محدودیت و یک نوع خطای تطبیقی قابل جمع است البته این‌که خطای در تطبیق و این‌ها چی می‌شود این‌ها خودش دقت‌های پیچیده‌ای دارد که در فلسفه و این‌ها باید بحث بشود تجرد با تطابق با واقع عجین نیست تجرد با تاریخی و زمان‌مند بودن علم به یک معنا قابل جمع نیست چون علم مجرد که شد در زمان نیست در تاریخ است ولی به یک معنا چرا یعنی محدودیت‌هایی که در خود انسان است و در ادوات علم است و در مقدمات پیدایش این علم است می‌تواند رنگ تاریخی را در آن حفظ بکند محدودیت‌های تاریخ و زمان و زبان را در او حفظ بکند این هم خوب به‌هرحال نمی‌شود این را به این شکل جواب داد یک بیان دیگری هم در کتاب‌ها گاهی می‌آید این را هم می‌گوییم هفدهم این است که به شکلی هم شاید با قبلی قابل ادغام باشد ولی ما جدا می‌گوییم خوب بعضی اشکالات واقعاً معلول است گفته‌اند و نوشته‌اند و خوب ما بحث کاملی انجام می‌دهیم این‌جور ادعا نیست که در کتاب‌های که قبلاً گفتم می‌گوید پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها نه‌تنها برای فهم مفید و ضروری نیست بلکه مانع از فهم درست و دقیق است و شاهدش هم این است که «**مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**»[[1]](#footnote-1) و آن مذمت‌هایی که راجع به چی شده این‌ها حالا شاهدهای نقدی‌اش می‌آورند این اشکالات من الان فکر نمی‌کنم لازم باشد بحث بکنیم خوب این یک مصادره به مطلوب است بله اگر بخواهید بگویید که بله آن فهم مراد مؤلف و آن واقع نیاز به پیش‌داوری ندارد بله اگر بخواهید آن فهمیده بشود باید آن قضاوت و پیش‌داوری و پیش‌فرض نباشد ولی حرف گادامر این است که نمی‌شود این چطوری بگوییم که نمی‌شود وقتی نمی‌شود حالا شما علاقه دارید این‌جور بشود قبلاً هم بحث کردیم یا می‌گویید که این مانع است ما هم قبول داریم که این مانع است ولی هست.

دیگر جواب این اشکال این است که فرض بگیریم که این مانع است که واقعاً هم مانع است دیگر چون چیزی با افق معنایی مفسر با افق معنایی متن همین‌که می‌آید آمیخته می‌شود مانع می‌شود که آن لخت و عریان بتواند خودش را بر ما منکشف بکند این درست هست ولی واقعیت این است که این مانع هست نمی‌شود کاریش کرد این مانع با یک نگاه عمیق دقیق فلسفی وجود دارد کاریش نمی‌شود کرد اینجا گفته‌اند گادامر و این‌ها می‌گویند اشکال است ما باید منصفانه باید با نظریات برخورد بکنیم تو این ده بیست تا دو سه تا وارد است بقیه همه را یک جوری می‌شود جواب داد برای اینکه حرف این بدبخت‌های بیچاره هم که نشستند و کاری کرده‌اند بالاخره یک چیزی تو ذهنشان بوده نمی‌شود که همین‌جوری چون ما قبول نداریم مشکل داریم بیاییم از هر راهی از هر دری بر این‌ها بتازیم بالاخره باید حرف درست را فهمید آن را حالا انشاءالله بحثی در آینده خواهیم داشت که پیش‌فرض و ابزار و آلات و ادوات و مقدمات فهم هم مقدمات هم همیشه این‌جور نیست که مانع باشد دو نوع است این‌ها را بعد بحث می‌کنیم حالا این را ما نخواستیم که وارد آن بشویم کلیتش منتهی قبول نیست آن هم این‌هایی که اشکال کرده‌اند قبول دارند که همیشه این‌جوری نیست ولی ما می‌گوییم که قبول دارم که فی‌الجمله بالاخره مانع هست ولی ما می‌گوییم که این مانع لابد منه است دست ما نیست که بگوییم مانع را بگذاریم کنار دست ما کوتاه و خرما بر نخیل حرف گادامر را اگر کسی بخواهد ادیبانه بنویسد باید اول بنویسد که دست ما کوتاه و خرما بر نخیل یکی از دو تفسیر حرف گادامر این است یعنی یک خرمایی آنجا وجود دارد که دست ما به آن نمی‌رسد باید از دور آن را تماشا بکنیم اینجا هم همین‌طور است این گفتم یک تفسیرش است یک تفسیرش این است که خرمای متعین وجود ندارد یا آن بیت که می‌گوید هرکسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من این به خاطر این است که به درون من راه ندارد یا به خاطر این است که در درون من هم اسرار من تودرتو است اصلاً اسرار است اسرار تودرتو آنجا تعین ندارد یک نوع حالت شبهی و مه‌آلودی در متن معنا وجود دارد نه در دسترسی ما به آن‌که دیروز هم عرض کردم در مقدمات تشریح هم حتماً باید بیاورید این را که این نظریه را دو گونه می‌شود تفسیر کرد به‌نحوی‌که قابل جمع هم هستند یا این است که درواقع معنای متعین متشخص هست ما به او نمی‌رسیم یا اینکه در دل متن یا در قصد مؤلف اصلاً آنجا هم متعینی نیست همیشه یک افکار مبهم است اندیشه‌های تاریک است فضای مه‌آلود در متن نفس الامر این هم به نظر می‌آید که نکته عامی نیست در اینجا، اشکال هجدهمی که اینجا مطرح می‌شود و بعضی مطرح کرده‌اند به نحوی هم وجود دارد این است که ساختار عددی هر گزاره‌ای تحمل پذیرش فهم‌های بی‌نهایت ندارد لازمه نظریه شما این است که هر گزاره‌ای برحسب پیش‌فرض‌هایی که می‌تواند بی‌نهایت باشد پس به بی‌نهایت شکل هر گزاره‌ای را می‌توان فهمید چون پیش‌فرض‌ها حد و حساب ندارد هر پیش‌فرضی هم بیاید با دیگری تفاوت دارد این هم تفاوتش است درحالی‌که ساختار جمله هم معنایش محدود است بالاخره ساختار جمله واژه و ترکیب و این‌ها هرچقدر هم شما مجاز و کنایه و استعاره به آن راه بدهید بالاخره تا یک حدی راه دارد بیش از آن تابی ندارد و ساختارش محدودیت دارد این هم انشاءالله فردا.

1. **- عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏4، ص: 104.** [↑](#footnote-ref-1)